

بحران امپریالیسم آمریکا

انتخابات ریاست جمهوری و مسئله ایران

ماه‌های مه و آوریل حدود ۱/۷ میلیون نفر از نیروی کار شاعل بیکار شدند بطوریکه آخرین گزارشات از رقم بیکاری تا آخر ماه ژوئیه، رقم ۷/۸٪ بیکاری یعنی حدود ۸ میلیون بیکار را نشان می‌دهند. نکته‌ی مهم در ارتباط با این مساله فقط قدر مطلق ارقام نشان دهنده‌ی میزان رکودتولگی و با درصد بیکاری نیست، بلکه گزایشی است که هر چه سریع‌تر تمام جریانهای جامعه را در بر میگیرد. در کنار رکود اقتصادی باید به تورم بیسابقه و روبه‌ترابدر این کشور اشاره کرد. در طی ماه‌های گذشته شاخصهای تورم، صعود مداوم و مهار گسیخته‌ی آنرا نشان می‌دهند بنحوی که هم اکنون شاخص تورم از مرز ۱۲٪ نیز فراتر رفته و فشارهای شدید خود را بر مصرف‌کنندگان و بخصوص قشرهای کم درآمد بخوبی آشکار می‌سازد. سیاستهای پولی ضد تورمی دولت از جمله بالا بردن نرخ بهره تا مرز ۲۰٪ در آمریکا نیز طی ۳ ماه گذشته نه تنها هیچ تاثیری در کاهش آهنگ تورم نداشت بلکه خود موجب تشدید رکود فعالیتهای اقتصادی و تعمیق بحران موجود گشت. دولت آمریکا بالاخره پس از چند ماه با اتخاذ تدابیر فوق العاده نرخ تورم را از ۲۰ به حدود ۱۱٪ کاهش داد تا بلکه از سقوط فعالیتهای تولیدی و کم شدن سرمایه‌گذارانها توسط شرکتها جلوگیری کند، لیکن این امر نیز بدون شک بر ابعاد تورم اقتصادی خواهد افزود و بحران تورم - رکود حاضر را عمیقتر خواهد کرد.

بحران اقتصادی کنونی آمریکا در آثار بحران اقتصادی سایر کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی، از جمله انگلستان، فرانسه، ایتالیا و... تاثیرات متقابل آنها (بویژه آنکه بازار داخلی آمریکا و انقباض روزافزون آن به رکود فعالیتهای تولیدی در سایر کشورهای امپریالیستی خواهد افزود) چون بازار داخلی آمریکا بعنوان بزرگترین بازار سرمایه‌داری جهان مثلا در مورد ژاپن بیش از یک سوم کل صادرات این کشور را بخود اختصاص میدهد) کل نظام سرمایه‌داری امپریالیستی را در وضعیت مخاطره آمیزی قرار داده است که شایهتهای زیاد به بحران بزرگ دهه‌ی ۱۹۳۰ دارد، بحرانی که روز بروز بر ابعاد آن افزوده میشود. این مساله خود مهمترین مساله‌ی کشمکشهای انتخاباتی در آمریکا است. اوضاع فعلی سرمایه‌داری جهان و ناتوانی آلترنا-تیوهای "لیبرال" و "دموکرات" متناسب به جناحهای معتدل تر سرمایه‌داری، در حل معضلات فوق، خود موجب شده که در سطح سیاسی نیز این جریانها با ناکامی‌های زیادی روبرو

با اوحکیری کارزار انتخاباتی در آمریکا و مبارزات انتخاباتی شدید بین دو حزب عمده‌ی بورژوازی این کشور، دمکرات و جمهوریخواه، بسیاری از مسائل دیگر تحت الشعاع قرار گرفته‌اند. مساله‌ی ایران که از جنیدی پیش به مساله‌ی عمده‌ی جدال بین نیروهای سیاسی تبدیل شده بود، اکنون سنظر میرسد که تا حدود زیادی جای خود را به مسائل دیگر داده است. حتی مساله‌ی افغانستان که تا دو ماه پیش حساسترین مساله‌ی سیاسی روز بود، اکنون تحت الشعاع مسائل داخلی آمریکا قرار گرفته و حداقل آنکه موضوع عمده رادر محادلات سیاسی انتخاباتی تشکیل نمیدهد. دلالت این امر را باید اساسا در اوضاع داخلی آمریکا و مشکلات جهان سرمایه‌داری جستجو کرد.

آغاز دهه‌ی ۸۰ مصادف بود با شکل گیری بحران شدید اقتصادی در آمریکا که هم مولد بحران سرمایه‌داری جهانی است و هم تاثیرات ویژه‌ی خود را بر اوضاع اقتصادی سرمایه‌داری جهانی باقی میگذارد. سرور این بحران البته از قبل قابل پیش بینی بود، منتهی نکته‌ی مهمی که امروز قابل شرح است بی فایده مانده همی راه حلهای بورژوازی بحیف بحران و برعکس وسعت یابی بی سابقه و تعمیق بحران کسبی است. آمارهای اقتصادی نشان میدهد که طرف چند ماه گذشته آهنگ رشد تولید ناخالص ملی در آمریکا مرتبا سیر نزولی پیموده است و این نکته خود بیان بارز رکسود اقتصادی در این کشور است. توقف و یا کاهش فعالیتهای تولیدی بویژه در بخش صنایع اتومبیل سازی، فولاد و ساختمان از همه چشمگیرتر بوده است. کمیانی عظیم اتومبیل سازی کرایسلر که سومین بنگاه تولید اتومبیل آمریکا است علیرغم کمکهای دولتی تقریبا با ورشکستگی کامل مواجه شده است. از گزارشهای مختلف چنین برمیآید که وضع انحصارات دیگر در این رشته نیز با گرایش مشابهی روبرو است. در آخرین گزارشهای اقتصادی، کمیانی جنرال موتورز، بزرگترین کمیانی اتومبیل سازی آمریکا و جهان، اعلام کرد که در ادامه‌ی رکود فعالیتهای تولیدی این شرکت، در سه ماهه‌ی دوم سال ۱۹۸۰، بیش از ۵۰۰ میلیون دلار ضرر و زیان داشته است. در هر حال بطور کلی تصور عمومی اقتصادی در آمریکا نشان میدهد که بخاطر توقف فعالیتهای اقتصادی و گرایش رو به کاهش آن بیکاری عظیمی هر روز، نیروی کار جامعه را مورد مخاطره‌ی جدی قرار داده و آنانرا از دور اشتغال به بیرون پرتاب میکند. بعنوان مثال فقط در

شوند و بجای آنها جناحهای سیاسی محافظه‌کار، فاشیست و جنگ طلب، قدرت گیرند. "محبوبیت" پیدا کردن عنصر فاشیست و ماورا راستی چون "ریگان" در میان رای دهندگان امریکایی و نزول فوق العاده‌ی وجهی سیاسی کارتر "نیمه لیبرال" در طول ماههای اخیر و اصولا فاشیستی شدن جو سیاسی امریکسا بهترین نشانه‌ی انعکاس اوضاع اقتصادی سرمایه‌داری در صحنه سیاست و بحران لاینحل در این کشور است. در این میان، در سایر کشورهای امپریالیستی نیز با رشد جریان‌های ماورا راست و حاکم شدن جو محافظه‌کارانه و جنگ طلبانه، باین واقعیت که بحران جهانی سرمایه‌داری تبلورات سیاسی خود را بصورت حاکم شدن روحیه‌ی جنگ طلبی و نیز حاکمیت جناحهای جنگ طلب منعکس میکند، میرسیم. اکنون با نامزدی کارتر از طرف حزب دمکرات در امریکسا شکست کامل کنده و سیاستهای لیبرال منشانه‌ی او، جدال جناحهای سرمایه‌داری برای کسب قدرت فزونی میگیرد. در حالیکه کارتر با کوششهای اخیر خود سعی در جلب پشتیبانی کارتل نفت و مجتمعهای صنعتی - نظامی میکند، رقیب او رونالد ریگان بمنابهای نماینده‌ی رسمی و آشکار این جناحها، هر روز بیش از پیش موقعیت کارتر را بخطر میاندازد. نتیجه‌ی انتخابات امریکسا هر چه باشد، در این واقعیت که سیاست‌های آتی هیئت حاکمه‌ی امریکسا چه تحت رهبری ریگان و چه کارتر، سیاستهای خشن مداخله‌گرانه و مشخصا بنفع جناحهای نفتی و نظامی امریکسا خواهد بود، تغییری نخواهد داد.

روابط ایران و آمریکا

چنانچه در بالا توضیح دادیم، مساله‌ی ایران در حال حاضر مساله‌ی مهم و حاد سیاسی امریکسا نیست و بنظر میرسد همه‌ی جناحهای سرمایه‌داری باین نتیجه رسیده‌اند که مساله‌ی ایران مساله‌ی عمده‌ی انتخابات نشود. بهر حال مسائل دیگری چون اوضاع اقتصادی، ارتباط رهبری امریکسا و متحدینش در اروپا و جریان‌های داخلی از ویژگی و اهمیت خاص برخوردارند. اینک بعکس ماههای گذشته مطبوعات، رادیو تلویزیون و سایر رسانه‌های همگانی توجه خود را از ایران به مسائل دیگری معطوف نموده‌اند. حتی مرگ شاه نیز نتوانست جز بعنوان یک مساله‌ی حاشیه‌ای توجه افکار عمومی را به خود جلب کند. البته مساله‌ی گروگانها میتواند هر لحظه مجددا بعنوان به اهرم تبلیغاتی وارد صحنه‌ی کسارزار انتخاباتی شود و باعث شود که هر یک از رقبای دیگری را باین خاطر مورد حمله قرار دهند. لیکن بنظر میرسد که علیرغم حساسیت پاره‌ای از محافل این امر مساله‌ی مهمی را در مقایسه با سایر مسائل تشکیل نمیدهد و لاقول در آینده‌ی نزدیک نیز نخواهد داد. نکته‌ای که قابل توجه است جمع‌بندی و یا سیاست مشخص هیئت حاکمه‌ی امریکسا، درباره‌ی مسائل ایران است. این امر بخصوص امروز از این جهت که در پاره‌ای از محافل سیاسی ایران شایعه‌ی کودتای امریکایی بشدت قوت گرفته و حتی حوادث اخیر در ارتش را

کودتای امریکایی میدانند، قابل بحث است. ما در این ارتباط بذکر چند نکته که برای پیش‌بینی اوضاع آینده و شناخت دقیقتر سیاست روز امپریالیسم امریکسا، میتوانست موثر افتد، بسنده میکنیم. تحلیل دقیقتر در سایه‌ی اطلاعات بیشتر امکان پذیر خواهد بود.

۱- بنظر میرسد که امپریالیسم امریکسا و سایر متحدین دست اول او (اروپای غربی، ژاپن، کانادا) هنوز به جمع‌بندی مشترک و توافق مشخص کامل روی مساله‌ی ایران نرسیده‌اند. بروز اختلافات متعدد بین امریکسا و متحدینش در مورد مساله‌ی ایران، ناهماهنگی کشورهای اروپایی با امریکسا در سیاست تحریم اقتصادی ایران (قابل توجه اینکه علیرغم تحریم اقتصادی، انگلستان در طی ۵ ماه اول ۱۹۸۰ نسبت به مدت مشابه در سال ۱۹۷۹، بمیزان بیش از ۲ برابر به ایران کالا صادر کرد. همینطور سایر کشورهای عضو بازار مشترک علیرغم نظاهر به همبستگی با امریکسا و شرکت در تحریم اقتصادی از طریق شرکت‌های حمل و نقل انگلیسی مقادیر متنابهی کالاهای مصرفی و سرمایه‌های به ایران صادر کردند) و همینطور شکل‌گیری بحران اقتصادی در این کشورها موجب شده است که هر یک از کشورهای عمده سرمایه‌داری جهان سیاستهای اقتصادی و نیز مناسبات سیاسی متفاوتی را نسبت به ایران اتخاذ کنند. این امر هنوز بدان معنی نیست که شکاف عمیقی در بلوک امپریالیستی بوجود آمده است، لیکن بدین واقعیت اشاره میکند که در حال حاضر در بین بلوک امپریالیستی هماهنگی سیاسی لازم در مورد مساله‌ی ایران وجود ندارد.

۲- اوضاع داخلی ایران و شرایط بحرانی و متحول جامعه در کنار بحران سیاسی رژیم و حاد شدن جدال جناحهای هیئت حاکمه برای کسب قدرت بهمراه بحران فزاینده‌ی اقتصادی و رشد ناراضی مردم از رژیم حاکم، شرائط فوق العاده‌ای را در ایران بوجود آورده است. بهر حال این احتمال را نیز نباید از نظر دور داشت که سوسیال دموکراسی اروپا و جناحهای لیبرال و معتدل سرمایه‌داری در امریکسا که تاکنون به حکومت‌بندی صدر و تثبیت آن بسیار امیدوار بوده‌اند و در واقع رژیم بنی صدر در میان دریای پر تلاطم سیاست ایران برای آنها نقطه‌ی امید و حساب می‌آمده اینک با توجه به وقایع اخیر و حاکمیت رقبا بجای بنی صدر و به یک کلام با توجه به شکست سیاسی بنی صدر در جدال قدرت، توجه سرمایه‌داری جهانی به نقاط دیگری از جمله جناح حاکم (بهشتی و شرکاء) جلب شود. بهمین دلیل بنظر میرسد که طرف توجه‌ی اصلی امریکسا در ایران بجای جناح بنی صدر جناح بهشتی باشد. از این جهت باید در آینده باین نکته توجه داشت.

۳- مساله‌ی ارتش - با وجود تضعیف جناح بنی صدر و شکست او در جدال قدرت، هنوز نمیتوان براین مساله تاکید کرد که شرایط ایران به آنچنان بن بست رسیده است که مداخله‌ی نظامی امریکسا را ناگزیر کرده باشد. در این

مرگ بر امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا

خصوص نظری کودتای امریکایی از چند لحاظ مورد سوال قرار میگیرد. نخست آنکه ارتش بعنوان نیروی کودتاگر احتمالی در حال حاضر بسیار ضعیف است و تشتت آن هنوز تا بدان حد است که قادر به انهدام رژیم حاضر و سرکوب نهادهای آن نیست. گذشته از این هدف کودتا فقط انهدام رژیم حاضر نمیتواند باشد بلکه وجود یک آلترناتیو سیاسی که قادر به رهبری جامعه و اداره امور باشد از اجزاء لازم و حتمی یک برنامه کودتایی است. امریکه در جای حاضر وجود خارجی ندارد. وقایع گذشته و سرو صداهای بلندگوهای رژیم مبنی بر کشف شبکه های کودتا و توطئه در ارتش تازه اگر اساساً واقعیت داشته باشد نشانه ای آن نیست که این حرکت های "کودتاگرانه"، همان کودتای امپریالیستی از نوع کودتای ۲۸ مرداد و یا کودتای شیلی است. کودتای امپریالیستی که در سایه جمع بندی و برنامه ریزی مشترک امپریالیسم امریکا و سایر متحدینش انجام شود دارای نشانه هایی است که آنرا از "کودتا" و یا "توطئه"ی جناح های سلطنت طلب، و یا هوادار بختیار و غیره در ارتش متمایز میکند، و از لحاظ چگونگی برنامه ریزی، محاسبات، اجرا یا پشتیبانی جهانی و غیره با اینگونه طرح ها تفاوت های اساسی دارد. از جمله هر زمان سیما بخواد در کشوری دسته انجام کودتایی توسط عوامل خود بزند، از ماهها قبل از اجرای طرح با تبلیغات وسیعی سعی میکند نشان دهد که کودتا برای نجات "آزادی"، "خطر قریب الوقوع کمونیسم در آن کشور"، "ضرورت نجات مردم" و... بسیار ضروری است. امریکه در مورد طرح کودتای اخیر ایران واقع نشد. مخلوط کردن این دو مساله، افتادن در دام تبلیغات رژیم و ندیدن واقعیتها است. یک نکته را نیز اضافه کنیم که در کنار هياهو بسیار شدید رهبران رژیم در مورد کشف کودتا، اولاً بسیاری از پرسنل انقلابی ارتش تحت نام "جبا امریکائی" دستگیر شدند و ثانیاً، مساله "کودتا" بعنوان اهرمی در دست جناح حزب جمهوری اسلامی در تضعیف جناح بنی صدر و بی اعتبار ساختن او که بستند طرفدار ارتش است، موثر افتاد.

بهر جهت اگر ارتش در حال حاضر بسیار ضعیف و فاقد قدرت و توانائی لازم برای انجام نقشه های امریکادر در آینده است نباید واقعیت های دیگر را از نظر دور داشت. با حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی پس از قیام بهمن ماه ۵۷ و نیز با حاکمیت روز افزون جناح حزب جمهوری اسلامی برهنگام بهشتی طی هفته های اخیر، موقیبت برخی از نهادهای "انقلاب" از جمله "سیاه" پاسداران" بمنابیه یاروی سرکوب و مهمترین ارکان منسجم نظامی رژیم، بیش از پیش حساس و حائز اهمیت میگردد. در واقع اگر در حال حاضر آقای بنی صدر فاعد قدر سیاسی، و ارتش مورد توجه او فاقد توانایی لازم برای انجام کودتا است، باید در آینده جناح حاکم آقای بهشتی و سپاه پاسداران زیر کنترل او را،

بستد در مد نظر داشت. چون به احتمال بسیار مناسباً و روابط این نیروها با امریکا در آینده میتواند تضمین اجرایی سیاست امریکا در ایران باشد.

۴- نقش آیت الله خمینی - مساله ی مهم دیگری که باید در هر ارزیابی سیاسی در مورد ایران بدان توجه داشت نقش آقای خمینی است. هر چند که در اثر ناراضیتهای عمومی، رژیم حاکم هر دم بیش از پیش پایه های توده ای خود را از دست میدهد و نیز با آن که بعلمت بحران سیاسی دولت جمهوری اسلامی بطرز بی سابقه ای دچار بی ثباتی شده است لیکن نباید از نظر دور داشت که خمینی بعنوان حلقه ی مرکزی کل رژیم در دو زمینه نقش تعیین کننده دارد. در حله ی اول وجود خمینی و حضور نسبتاً فعال او در صحنه ی سیاسی باعث شده است که رژیم علیرغم تضادهای درونی اش هنوز پایرجایماند. علت این امر را باید کماکان در نقش مرکزی آقای خمینی در مرتبط نگاه داشتن جناحها و جلوگیری از انفجار سیاسی در داخل هیئت حاکمه جستجو کرد. در حله ی دوم نقش خمینی بعلمت وجهه سیاسی گذشته ی او و ادامه ی توهم توده ها و... هنوز عامل مهمی در بسیج سیاسی بخشهایی از مردم و بحرکت در آوردن آنها بدنیای برنامه های سیاسی رژیم است. وجود خمینی باعث میشود که توده های به میدان آمده از لحاظ سیاسی، بسیج و تهییج شوند و تا چند صباحی دیگر عمر رژیم حاکم را طولانی تر کنند. پس میتوان منطقاً اینطور نتیجه گرفت که برنامه ها و حرکت های سیاسی امریکا در آینده بی رابطه با نقش خمینی در صحنه ی سیاسی ایران و موقعیت وی در میان توده ها نخواهد بود. بعبارت دیگر تا زمانیکه خمینی در صحنه ی سیاسی ایران نقش مهمی را ایفا میکند دست زدن بهر حرکت نظامی از جانب امپریالیسم امریکا تنها یک ریسک سیاسی است که حتی میتواند نتیجه ی عکس داشته باشد و بهمین دلیل بنظر نمیرسد که امریکا با توجه به تمام تجربیات گذشته در حال حاضر تیار به پذیرش چنین ریسکی داشته باشد.

بدیلهای آینده

اوضاع سیاسی ایران و تعیین جهت آن در حال حاضر بعلمت فقدان آلترناتیوهای سیاسی مترقی و غیر مترقی در مقابل رژیم و تشتت و ضعف جبهه ی بسیاری جهات غیر قابل پیش بینی است. نیروها و سرمایه داری "لیبرال" بهمین منوال ضعیف، غیر متشکل و از لحاظ سیاسی بی اعتبار شده اند. ارتش قادر به انجام نقشی که همه ی ارتش های ارتجاعی در مواقع ضروری و شرایط فوق العاده بمعهد میگیرند (کودتای نظامی و حاکمیت سیاسی متعاقب آن) نیست. رژیم حاکم گر چه بسیار ضعیف است لیکن بدلائل مختلف (از جمله توهم توده ها، وجود خمینی...) هنوز از بی نیافتاده است. نیروهای فوق ارتجاعی سلطنت طلب نیز